

نقش قرآن در شکوفایی حیات عقلانی تمدن اسلامی

قدرت الله قربانی *

استادیار دانشگاه خوارزمی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۵؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۸/۲۵)

چکیده

نقش حکیمان مسلمان در شکوفایی تمدن اسلامی انکارناپذیر است و نیز نقش قرآن در شکل‌گیری تفکر عقلانی و فلسفی مسلمانان از مهم‌ترین پرسش‌ها و مسائل پیش روست. به نظر می‌رسد که جامعیت قرآن در ارائه آموزه‌های جهان‌شمول برای بسترسازی تحقق سعادت حقیقی بشر باعث گردیده تا در این کتاب الهی، در زمینه‌های حکمی و عقلانی چون خداشناسی، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، اخلاق، سیاست و اجتماع برخی آموزه‌های لازم و جهت‌دهنده اندیشه متفکران مسلمان، اعم از متکلمان و فلاسفه بیان شده باشد. از این رو، ملاحظه نظام عقلانی اولین فیلسوفان مسلمان چون فارابی و ابن‌سینا موارد گوناگونی از تأثیرپذیری نظام فلسفی آنان را از قرآن نشان می‌دهد که محوریت هستی‌شناسی توحیدی و تبیین خاص از معرفت‌شناسی وحیانی از مهم‌ترین آنهاست. در این تحقیق، تلاش می‌شود با توجه به اوصاف کلی قرآن و با ذکر برخی آموزه‌های حکمی، عقلانی و فلسفی آن، نحوه تأثیرپذیری فیلسوفان اسلامی چون فارابی و ابن‌سینا از آن در ابعاد گوناگون فلسفه خود بیان شود تا نشان داده شود که فلسفه اسلامی، علی‌رغم منابع غیراسلامی، تنها در پرتو تعالیم عقلانی و فلسفی قرآن بود که ویژگی «اسلامی» را به خود گرفت.

واژگان کلیدی: فلسفه اسلامی، قرآن، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی.

* E-mail: qorbani48@gmail.com

مقدمه

در شکل‌گیری و شکوفایی تمدن‌ها عوامل و عناصر گوناگونی نقش دارند که از مهم‌ترین آنها می‌توان به دین و جهان‌بینی دینی، انسان و علم یا معارف بشری اشاره داشت. از این میان، نقش دین و جهان‌بینی دینی و نیز علوم و معارف بشری اهمیت خاصی دارد؛ زیرا دین و آموزه‌های آن هم نقش معرفت‌زایی دارند که نتیجه آن، ظهور و تقویت علوم و معارف بشری است و هم نقش مهمی در شکل‌دهی جهان‌بینی انسان‌ها دارند که از مبانی تمدن‌سازی است. در این زمینه، در باب تمدن اسلامی می‌توان به چنین رابطه و نسبتی میان علوم اسلامی به طور کلی، و قرآن به طور خاص توجه داشت؛ زیرا قرآن و حدیث در نحوه و چگونگی شکل‌گیری علوم اسلامی عقلی، نقلی و تجربی دارای نقشی انکارناپذیر بودند که آن موجب شکل‌گیری تمدن اسلامی و عصر طلایی اسلام گردید (ر.ک؛ نصر، ۱۳۸۹: ۵۷). ضمن اینکه نقش قرآن و آموزه‌های اسلامی در تکون و گسترش همه علوم اسلامی یکسان نبوده است و نیز کلیت علوم اسلامی نیز نقش یکسان در شکوفایی تمدن اسلامی نداشتند، بلکه تأثیرات آنها به شرایط تاریخی، جغرافیایی و ماهیت معرفتی ایشان و عوامل دیگر بستگی داشته است.

در این زمینه، نقش حکمای اسلامی در شکل‌گیری و شکوفایی تمدن اسلامی، نه تنها غیرقابل انکار، بلکه برجسته است؛ زیرا ماهیت مبنایی علوم عقلی چون فلسفه نسبت به علوم دیگر و در واقع، تغذیه علوم دیگر از حکمت و فلسفه و گستردگی فلسفه در بیشتر ابعاد مادی و معنوی زندگی انسان مسلمان در قرون گذشته اسلامی و به‌ویژه نقش برجسته آن در شکل‌گیری جهان‌بینی و نگرش انسان مسلمان تمدن‌ساز بود که باعث گردید تا حکما و فلاسفه اسلامی همچون فارابی، ابن‌سینا، سهروردی و خواجه نصیر در رأس جریان تأسیس و شکوفایی تمدن اسلامی بدرخشند. بر این امر، باید وسعت دایره آگاهی حکمای مسلمان از شاخه‌های گوناگون معارف عقلانی، ریاضیاتی، پزشکی، هنری، سیاسی و اجتماعی را نیز افزود که ارزش و قدر آنان را دوچندان می‌سازد. حال اگر این امر درباره فیلسوفان اسلامی پذیرفته گردد، این پرسش به ذهن می‌آید که با توجه به اخذ برخی منابع حکمت و فلسفه اسلامی از فلسفه یونانی و رومی، حکمت اسلامی چه ویژگی‌هایی داشت که توانست در امر تمدن‌سازی

اسلامی در قرون گذشته نقش بسزایی داشته باشد؟ و اینکه فیلسوفان اسلامی چه تأثیرات و نقش برجسته‌ای داشتند که بتوان برای آنها در تمدن‌سازی اسلامی سهم چشمگیری در نظر گرفت؟ همچنین، اینکه امروزه چگونه با بازاندیشی در فلسفه و حکمت اسلامی می‌توان در تمدن‌سازی نوین اسلامی، توانمندی‌های آن را به کار گرفت؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها و برخی ابهام‌هایی که درباره منابع شکل‌گیری حکمت و فلسفه اسلامی وجود دارد، در این تحقیق تلاش می‌شود تا نشان داده شود که اگرچه فلسفه اسلامی، به عنوان مهم‌ترین بُعد حیات عقلانی و فلسفی تمدن اسلامی، دارای منابع یونانی، رومی، مصری و ایرانی بود، اما آنچه که هویت آن را تشکیل داد و فلسفه اسلامی را به معنای واقعی، اسلامی ساخت تغذیه فراوان آن از قرآن و حدیث بود که آن را قادر ساخت تا به ترکیب جدیدی از فلسفه دست یابد که ماهیتاً متفاوت از فلسفه‌های قبلی، به‌ویژه یونانی و رومی بود؛ به عبارت دیگر، قرآن به عنوان کتاب رستگاری‌بخش، دارای چنان مجموعه‌ای منسجم از تعالیم فلسفی، حکمی، عرفانی، اخلاقی، عبادی، سیاسی و اجتماعی است که استفاده از آنها این امکان را به فیلسوفان اسلامی داد تا شکل جدیدی از تفکر عقلانی و فلسفی را ایجاد کنند که متفاوت از گذشته بود. بنابراین، هدف این تحقیق آشکارسازی ابعاد مهم آموزه‌های قرآن در بُعد عقلانی و فلسفی تمدن‌سازی است که این مهم نه تنها در قرون گذشته محقق شده، بلکه این قابلیت وجود دارد تا مسلمانان عصر حاضر با بازگشت به قرآن و بازاندیشی تفکر عقلانی خویش و شکل دادن یک جهان‌بینی عقلی و دینی منسجم و کارآمد، خود را از عقب‌ماندگی علمی و معنوی نجات دهند و به بازتولید تمدن نوین اسلامی اقدام کنند.

۱- ویژگی‌های کلی قرآن

قرآن کریم تنها کتاب الهی و وحی‌شده به قلب پیامبر گرامی اسلام (ص) است که ویژگی‌های منحصربه‌فردی دارد. این کتاب الهی به واسطه اینکه مستقیماً از منشاء وحی دریافت شده، بدون هیچ گونه تحریف و امکان وقوع خطا در دریافت و ابلاغ، در اختیار مسلمانان قرار گرفته است و نیز کتابی است که به عنوان معجزه جاوید رسول گرامی

اسلام^(ص)، مبین نیازهای کلی و ضروری امت اسلامی است و به واسطه این ویژگی هاست که صفاتی چون جامعیت و کامل بودن را برای آن و دین اسلام موجب گردیده است. قرآن تنها کتابی است که کلیات آموزه‌های لازم انسان‌ها برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی در آن بیان شده است، چنان‌که در دو آیه ذیل گفته شده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است، بر تو نازل کردیم ﴿(النحل/۸۹)﴾؛ ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ و این قرآن را به سوی تو فرود آوردیم تا برای مردم آنچه را به سوی ایشان نازل شده است ﴿(النحل/۴۴)﴾. این دو آیه بیان می‌کنند که قرآن به مثابه کتاب جامع الهی، شامل آموزه‌ها و راهکارهای ضروری حیات و رستگاری مادی و معنوی بشر است، چراکه مسائل کلی چگونگی زندگی انسان در آن توضیح داده شده است. در اینجا عبارت ﴿تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ می‌تواند نشان‌دهنده آموزه‌هایی باشد که برای تحقق رستگاری دنیوی و آخرتی انسان‌ها لازم هستند، نه هر چیز جزئی در حیات بشر. ضمن اینکه جاودانگی، جامعیت و جهانی بودن قرآن مستلزم آن است که آموزه‌های آن برای همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها کارایی داشته باشد. لذا مشاهده می‌شود که در آیات قرآن، مخاطب سخن، همه انسان‌ها و در برخی موارد، همه مؤمنان هستند و قیود زمانی یا مکانی وجود ندارد.

علاوه بر موارد قبلی، باید به نقش اساسی قرآن در شکل‌گیری جهان‌بینی الهی و کارآمد برای انسان مسلمان توجه داشت. جهان‌بینی به مجموعه نگرش‌های انسان نسبت به مقولات اساسی زندگی وی گفته می‌شود؛ یعنی دیدگاه هر انسانی درباره خودش، خدا، جهان، مرگ، آخرت، رستگاری، عدالت و موارد شبیه اینها، جهان‌بینی او را شکل می‌دهد؛ به عبارت دیگر، جهان‌بینی عبارت است از کیفیت تحلیل جهان و انسان و نیز نظری که انسان نسبت به فلسفه حیات ابراز می‌دارد و مطابق آن تفسیر و آن بینش، مشکلات زندگی و راه حل‌های آنها را تعیین و ترسیم می‌کند (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۷۹، ج ۲: ۳۹۲). چنین جهان‌بینی، در واقع، بینش و نگرشی است که کلیت حیات مادی و معنوی انسان را در بر می‌گیرد و در نتیجه، تعیین‌کننده ماهیت اندیشه آدمی است که از آن علوم گوناگون و رفتارهای مربوطه منتج می‌شوند.

با نظر به تعریف‌های فوق، قرآن بهترین و کامل‌ترین منبع فکری انسان مسلمان در شکل‌دهی و بازسازی جهان‌بینی الهی است؛ زیرا تمام یا اکثر مفاهیم و مقولات مورد نظر انسان مربوط به جهان‌بینی کارآمد در قرآن بیان شده است. آیات قرآن آموزه‌های اساسی درباره موضوع‌های مختلف دارد، همچون: ۱- خداشناسی؛ شامل وجود و صفات خدا، ابعاد توحید نظری و عملی، ویژگی‌های توحید ذاتی، صفاتی و افعالی. ۲- نبوت، شامل ضرورت، فلسفه و فواید بعثت انبیاء، خصوصیات انبیاء و خاتمیت. ۳- معاد و مسائل مهم آن، شامل اثبات وجود معاد، ویژگی‌های مرگ و رستاخیزی، ماهیت بهشت و جهنم. ۴- رابطه افعال خدا و انسان و مسائل مربوط به اختیار، قضا و قدر است؛ برای مثال، آیه ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ: خداست که هیچ معبود [شایسته‌ای] جز او نیست و زنده [پاینده] است﴾ (آل عمران/۲)، بر وحدانیت خدا و اینکه تنها او دارای حیات حقیقی است، تأکید دارد. آیه ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: اوست خدایی که جز او معبودی نیست؛ همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که] نگهبان عزیز جبار [و] متکبر [است]. پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می‌گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام‌ها [و صفات] از آن اوست. آنچه در آسمان‌ها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است﴾ (الحشر/۲۳-۲۴)، صفات مهم خداوند، همچون مالکیت حقیقی، حاکمیت، سلامت‌بخشی، جباریت، عزیز بودن، متکبر بودن، خالقیت و موارد نظیر آنها را گوشزد می‌کند. این آیات به انسان می‌آموزند که خداوند لایزال تنها موجود هستی است که صفات جلال و جمال به معنای حقیقی فقط زینده اوست و انسان به عنوان مخلوق او باید در اندیشه و عمل خود به این حقیقت توجه کند. همچنین آیات معاد از سوی دیگر، بینش مهمی را به انسان متذکر می‌شوند؛ برای مثال، آیات ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ: ماییم که میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و بر ما سبقت نتوانید جست﴾ (الواقعه/۶۰)، ﴿إِنَّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ:

هر کجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد، هر چند در برج‌های استوار باشید ﴿(النساء/۷۸)﴾، تأکید دارند که مرگ انسان در اختیار خداست و آدمی هیچ راه‌گیزی از حقیقت مرگ ندارد؛ یعنی انسان موجودی رو به سوی مرگ است که باید حیات مادی خود را با توجه به این واقعیت تنظیم نماید. آیات دیگری هست که مرگ را نابودی انسان نمی‌دانند، بلکه آن را به مثابه مرحله‌ای از حیات دنیوی می‌دانند که انسان با وقوع آن وارد حیات تازه‌ای در جهان آخرت می‌شود؛ برای مثال، آیات ﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارترید ﴿(الملك/۲)﴾؛ ﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى﴾ بگو بر خورداری [از این] دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است ﴿(النساء/۷۷)﴾؛ ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾ هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده مپندار، بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند ﴿(آل عمران/۱۶۹)﴾، بیانگر نه تنها موقتی و گذرا بودن زندگی دنیوی هستند، بلکه تأکید دارند که آنچه برای زندگی دنیوی هدف نهایی است، دستیابی به رستگاری اخروی در آخرت است. آیات دیگری نیز وجود دارند که رابطه انسان و افعال او را با خدا بیان می‌کنند؛ برای مثال، آیات ﴿وَإِذَا قُضِيَ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ و چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌گوید [موجود] باش، پس [فوراً موجود] می‌شود ﴿(البقره/۱۱۷)﴾؛ ﴿كُلُّ أَمْرٍ إِيمًا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾ هر کسی در گرو دستاورد خویش است ﴿(الطور/۲۱)﴾؛ ﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِيمًا شَاكِرًا وَإِمًا كَفُورًا﴾ ما راه را به او نشان دادیم؛ خواه شاکر باشد و پذیرا گردد، خواه ناسپاس ﴿(الإنسان/۳)﴾ و ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ و تا خدا - پروردگار جهان‌ها - نخواهد، [شما نیز] نخواهید خواست ﴿(التکویر/۲۹)﴾ بیانگر رابطه طولی افعال الهی و انسان هستند و تأکید دارند که در درجه اول مؤثر و فاعل حقیقی جهان خداست و انسان تنها بالعرض و با اذن حق تعالی می‌تواند دارای برخی افعال باشد و اینکه تا اراده الهی بر چیزی تعلق نگیرد، آن فعل محقق نخواهد شد. پس اراده‌های بشری نیز در طول اراده الهی است، در عین حال، انسان در مقابل افعال خود مسئول است؛ زیرا قدرت انجام یا ترک آن را دارد.

۲- تنوع موضوع‌ها و آموزه‌های عقلانی قرآن

سنت عقلانی اسلامی که از آموزه‌های قرآن متأثر است، دارای تنوع خاص خود است؛ یعنی در زمینه‌های مختلفی چون هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، الهیات، جهان‌شناسی، انسان‌شناسی، اخلاق و فلسفه سیاست می‌توان آموزه‌های عقلانی و فلسفی از قرآن یافت. برای فهم اهمیت بیشتر این مسئله، ابتدا لازم است تا دو نکته مهم ذکر شود. اول اینکه قرآن برای اولین بار واژه حکمت را که با فلسفه قرابت بیشتری دارد، به معنای خاصی به کار برده است. دوم اینکه این کتاب الهی انسان را دعوت اکید به تعقل، خردورزی و تفکر می‌کند که اهمیت اندیشه عقلانی و فلسفی را در قرآن نشان می‌دهد. واژه «حکمت» در زبان قرآن، دارای معنای خاصی است و کسی که واجد آن است و حکیم نامیده می‌شود، به مراتب خاصی از معرفت و عمل نائل شده است. قرآن خود خداوند را دارای صفت حکمت دانسته، بیان می‌کند که هر که بخواهد، حکمت عطا می‌کند که آن همراه با خیر کثیر است: ﴿...يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَن يَشَاءُ وَمَن يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا...﴾ (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند)، می‌دهد و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است... ﴿ (البقره/۲۶۹). همچنین اینکه به برخی از بندگان خاص خود، همچون لقمان، حکمت را عطا کرده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ: وَبِعَاسِي لُقْمَانَ رَا حِكْمَتِ دَادِيمِ﴾ (لقمان/۱۲). در برخی آیات نیز به جدال احسن، حکمت و کتاب اشاره گردیده است: ﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِّنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ...﴾ [یاد کن] هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم... ﴿ (آل عمران/۸۱) که می‌تواند نشان‌دهنده آن باشد که حکمت و معرفتی که خدا عطا می‌کند، با عقل بشری قابل فهم است (ر.ک؛ نصر، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۴-۴۹ و ۶۰). به نظر می‌رسد در زبان قرآن، «حکمت» همان معرفت و بصیرت همراه با عمل صالح است که سعادت و خیر حقیقی را به همراه دارد و با نظر به تعاریفی که فلاسفه اسلامی از فلسفه می‌کنند، با آن ارتباط دارد. بر این اساس است که برخی از فلاسفه اسلامی چون فارابی، ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا حاصل تأملات فلسفی

خود را بیشتر با لفظ حکمت بیان می‌کنند، چنان که مکتب فلسفی آنها با عنوان‌هایی همچون حکمت مشاء، حکمت اشراق و حکمت متعالیه معروف شده است که این امر نشان‌دهنده تأثیرپذیری فزاینده تفکر فلسفی آنها از نگرش حکیمانه قرآنی است.

از سوی دیگر، دعوت به تعقل و تفکر عقلانی نیز از ویژگی‌های بارز قرآن است که منشاء تفکر فلسفی و عقلانی اسلامی گردیده است. اهمیت این امر در قرآن تا آنجاست که در آیات متعددی انسان‌ها به دلیل عدم تعقل مورد عتاب حق تعالی قرار می‌گیرند؛ برای نمونه، ما با تعبیری نظیر ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾، ﴿أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾، ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾ و نظایر آنها مواجه هستیم (ر.ک؛ المائده/ ۱۰۴؛ الأعراف/ ۲۸؛ الأنبياء/ ۵۳؛ الشعراء/ ۷۴؛ لقمان/ ۲۱ و الزخرف/ ۲۲). همچنین قرآن از انسان‌هایی یاد می‌کند که خرد را پیشه اصلی خود ساخته، همواره از حکمت و جدال احسن استفاده می‌کنند که به اولوالالباب شناخته می‌شوند، لذا می‌گوید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...: مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و نیز آمدورفت شب و روز، نشانه‌های (روشنی) برای خردمندان است؛ * همان‌ها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند؛ (و می‌گویند): بار الها! اینها را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش نگاه دار!﴾ (آل عمران/ ۱۹۰-۱۹۱). با این وصف، یعنی دعوت قرآن به تعقل، تفکر و حکمت و اعطای حکمت به کسانی که شایسته آن هستند، طبیعی است که قرآن به عنوان کتاب حکمت‌آمیز مطالبی حکمی در حدّ ضرورت سعادت حقیقی بشر ارائه داده باشد؛ یعنی این نیز نشانه حکیمانه بودن و اتقان این کتاب الهی است که خطوط اصلی تفکر عقلانی، فلسفی و حکیمانه حکمای الهی را ترسیم کرده است و انسان را به برخی از ابعاد حکمت الهی آشنا ساخته است.

۱-۲) خداشناسی در قرآن

از ویژگی‌های بارز قرآن طرح موضوع‌های بسیار مهم عقلانی، فلسفی و کلامی درباره خداست. این مباحث شامل مواردی چون وجود خدا، صفات او، وحدانیت خدا، رابطه خدا با

جهان، انسان و دیگر مسائل مربوط به او می‌گردد. اهمیت این موضوعها طرح استقلالی و عقلانی آنها و ارائه بینش‌های جدید به انسان مسلمان برای بازاندیشی در جهان‌بینی فلسفی و دینی اوست که توحید در رأس و محور آنهاست. اشاره به گروهی از این آیات می‌تواند ابعاد مسئله را بیشتر آشکار سازد. در آیاتی چون ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾؛ معبودی جز خداوند یگانه زنده، پایدار و نگهدارنده نیست ﴿(آل عمران/۲)﴾؛ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾؛ بگو اوست خدای یگانه ﴿(الإخلاص/۱)﴾؛ ﴿أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾؛ که خدای شما خدایی یگانه است ﴿(فصلت/۶)﴾؛ ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا...﴾؛ اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند... ﴿(الأنبياء/۲۲)﴾. قرآن به طرق گوناگون مسئله یگانگی و وحدانیت خداوند را بیان می‌کند و به‌ویژه در آیه اخیر با استفاده از استدلال فلسفی برهان خلف، امکان وجود دو خدا در کنار هم را منتفی می‌سازد. اهمیت چنین آیاتی تأکید مؤکد بر توحید به معنای عمیق و واقعی آن، نه وحدانیت عددی، بلکه وحدانیت حقیقی خداست که بسط این در تمام آرای فلاسفه اسلامی بعدی در عمیق‌ترین ابعاد آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که پیش از نزول قرآن، در حکمت یونانی و یا حتی مسیحی چنین تلقی از توحید با این وضوح و عمق وجود نداشت. گروه دوم آیاتی هستند که صفات خدا را از جهات گوناگون مورد بحث قرار می‌دهند که هم شامل صفات ثبوتی و سلبی و هم ذاتی و فعلی می‌گردد. برخی از این صفات در بعضی آیات مورد اشاره قرار می‌گیرند؛ مثلاً: ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ و خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، امنیت‌بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند! * او خداوندی است خالق، آفریننده‌ای بی‌سابقه، و صورتگری (بی‌نظیر)؛ برای او نام‌های نیک است. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، تسبیح او می‌گویند و او عزیز و حکیم است! ﴿(الحشر/۲۳-۲۴)﴾؛ ﴿مَا

يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ: هر چه بخواهد، می‌آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست ﴿(المائدة/۱۷)﴾؛ ﴿ذَلِكُمْ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾: بدانید که خدا آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند و خداست که بر هر چیزی داناست ﴿(المائدة/۹۷)﴾؛ ﴿سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُصِفُونَ﴾: او پاک و برتر است از آنچه وصف می‌کنند ﴿(الأنعام/۱۰۰)﴾؛ ﴿وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾: و تا خدا نخواهد [شما] نخواهید خواست ﴿(الإنسان/۳۰)﴾؛ ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾: چشم‌ها او را در نمی‌یابند و اوست که دیدگان را درمی‌یابد و او لطیف آگاه است ﴿(الأنعام/۱۰۳)﴾؛ ﴿بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾: پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نیست و هر چیزی را آفریده است و اوست که به هر چیزی داناست ﴿(الأنعام/۱۰۱)﴾؛ ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾: کلیدهای غیب تنها نزد اوست، جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگی فرو نمی‌افتد، مگر [اینکه] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است ﴿(الأنعام/۵۹)﴾؛ ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾: خداست که معبودی جز او نیست. زنده و برپادارنده است نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران. آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست. کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟! آنچه در پیش روی آنان و آنچه در پشت سرشان است، می‌داند و به چیزی از علم او جز به آنچه بخواهد، احاطه نمی‌یابد. کرسی او آسمان‌ها و زمین را در بر گرفته و نگهداری آنها بر او دشوار نیست و اوست والای بزرگ ﴿(البقره/۲۵۵)﴾. نکته مهم در این آیات ابتدا تأکید بر تنزه و بری بودن حق تعالی از صفات

متناهی و موقتی بشری و در عین حال، اشاره به داشتن صفاتی که نامتناهی بودن ذاتی آنهاست. از جمله این صفات که بیشتر مورد توجه فیلسوفان اسلامی است، می‌توان به علم، قدرت، حیات، اراده، خالق بودن و حکمت و فاعلیت اشاره داشت که نحوه بیان آنها دیدگاه فلاسفه اسلامی را در موضوع‌هایی چون علم خدا به جهان، قبل و بعد آفرینش آن، علم خدا به جزئیات و کلیات، گستره قدرت خدا، حتی نسبت به اعمال اختیاری انسان، رابطه اراده خدا و اراده انسان، نوع حیات خدا، فاعلیت الهی و نظایر آنها راهنمای قابل توجهی در فلسفه‌پردازی باشد. بر این اساس است که فلاسفه اسلامی دیدگاه‌های متنوع و بعضاً دارای رابطه طولی تکاملی، در بحث علم و فاعلیت الهی ارائه داده‌اند و به فاعلیت‌هایی چون بالعنایه، بالرضا و بالتجلی استدلال کرده‌اند.

۲-۲) انسان‌شناسی در قرآن

از ویژگی‌های بسیار برجسته قرآن، ارائه آموزه‌های اساسی درباره انسان است که فیلسوفان اسلامی را در تأسیس انسان‌شناسی دینی، فلسفی و عرفانی کمک‌های شایانی کرده است. در قرآن در باب انسان‌شناسی موضوع‌های فلسفی، علمی، اخلاقی، عبادی و مواردی نظیر آنها طرح شده است که ما را در شناخت ابعاد گوناگون هستی او یاری می‌کند، به‌ویژه که این آموزه‌ها بر تجربه بشری مبتنی نیستند، بلکه از آموزه‌های پیشین و الهی قرآن هستند که امکان خطا در آنها ممتنع است. در این زمینه، می‌توان به مقوله‌هایی چون آفرینش، ابعاد وجودی و معرفتی، طبیعت و سرشت، آزادی و اختیار، عقل و دل انسان، سنت‌ها و قوانین الهی جهان‌شمول حاکم بر زندگی او توجه داشت.

گروه اول آیاتی هستند که در آنها خداوند متعال ضمن بیان حالات گوناگونی از آفرینش انسان، بر دمیدن روح خود، در کالبد او تأکید خاصی دارد. اهمیت این نوع خلقت در نزد پروردگار تا آنجاست که او به فرشتگان مقرب خود دستور می‌دهد تا بر انسان سجده کنند که این امر بر برتری انسان نسبت به آنها، اشرف بودن او نسبت به مخلوقات و نیز خلیفه‌اللّٰهی انسان دلالت دارد و در برخی آیات به این حقیقت اشاره شده است؛ نظیر ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ

ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ: و در حقیقت، شما را خلق کردیم، سپس به صورت تگری شما پرداختیم ﴿(الأعراف/۱۱)﴾: ﴿ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ﴾: سپس (اندام) او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوش، چشم‌ها و دل‌ها قرار داد، اما کمتر شکر نعمت‌های او را به‌جا می‌آوردید! ﴿(السجده/۹)﴾. تعبیرهایی این‌گونه از خلقت انسان می‌تواند نشان‌دهنده صفات خاص او نسبت به موجودات دیگر باشد؛ زیرا خداوند در ذکر ویژگی‌های خلقت انسان، هم بر دمیدن از روح خود و هم بر سجده فرشتگان بر انسان آفریده‌شده از خاک تأکید دارد. در نتیجه، انسان تنها موجودی است که بهره‌ای از صفات الهی دارد؛ زیرا در وجود او، روح خدا نشانی از خداست و اینکه آدمی بزرگترین نشانه و مظهر خدا را بر خود دارد.

گروه دوم آیاتی هستند که با تعبیرهای گوناگون عقل و اندیشه انسان را مورد تأیید قرار داده است و تعقل انسان را صفتی اساسی برای او لحاظ کرده‌اند؛ مثلاً در آیه ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ﴾: بگو آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی‌کنید ﴿(الأنعام/۵۰)﴾، نتیجه موهبت عقل، امکان شناسایی هستی و دست یافتن انسان به حکمت و علم اعلی است. پس عقل، قوه ادراکی و صفت ممیزه انسان از دیگر موجودات است که ناشی از وجود روح الهی در اوست؛ آیه ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد ﴿(الرعد/۲۸)﴾ نشانگر آن است که بین دل و عقل انسان رابطه‌ای نزدیک وجود دارد؛ یعنی عقل جنبه ادراکی روح انسان و دل یا قلب، جنبه عاطفی و ایمانی آن است که با عمل انسان نیز در ارتباط است. پس دل و قلب نیز علاوه بر عقل، دارای قابلیت آگاه‌سازی و به‌ویژه اطمینان‌بخشی به انسان هستند و در میان انسان‌ها بر اساس یقین و معرفت قلبی است که می‌توان تفاوت و تمایز قائل شد و از انسان‌های باتقوا یا فاسد سخن گفت (ر.ک؛ نصری، ۱۳۷۹: ۷-۱۳۱).

گروه سوم آیاتی هستند که بر اهمیت فطرت و طبیعت اولیه و خود حیوانی انسان تأکید دارند و از آن به فطره‌الله تعبیر می‌شود. در آیه زیر بیان می‌شود که ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾ (الروم/۳۰). گروه چهارم آیاتی که بر واقعیت آزادی و اختیار انسان در تعیین سرنوشت او تأکید دارند. در آیات ﴿وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ و بگو حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد، بگردد و هر که بخواهد، انکار کند ﴿(الکهف/۲۹)﴾؛ ﴿كُلُّ أَمْرٍ إِيمًا كَسَبَ رَهِيْنٌ﴾: چیزی از کار [ها]شان را نمی‌کاهیم، هر کسی در گرو دستاورد خویش است ﴿(طور/۲۱)﴾؛ ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾: در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند ﴿(الرعد/۱۱)﴾، ظهور و تأثیرگذاری مسئله آزادی و اختیار در تمام شئون زندگی نظری و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و سیاسی و دینی انسان با سرنوشت او پیوند می‌خورد.

علاوه بر اینها، آیات متعددی در قرآن وجود دارند که قانونمندی‌ها و سنت‌های الهی جهان‌شمول ولایت غیر زندگی انسان را به او گوشزد می‌کنند که این سنت‌ها در واقع، مبانی نگرش‌ها و جهان‌بینی فلسفی و دینی انسان را در آموزه‌هایی چون سیاست، اخلاق، علوم اجتماعی و روان‌شناسی بیان می‌کنند. از نمونه‌های این سنت‌ها می‌توان به مواردی زیر اشاره کرد: سنت هدایت رسولان و هدایت مردم ﴿(النحل/۳۶)﴾، سنت امداد به مؤمن و کافر در زندگی دنیوی ﴿(الإسراء/۱۸-۲۰)﴾، سنت برگشت بدی‌های انسان به خود او ﴿(التساء/۷۹)﴾، سنت اجل معین داشتن امت‌ها و تمدن‌ها ﴿(الحجر/۴ و النحل/۶۱)﴾، سنت ابتلای مردم به انواع آزمون‌ها و بلاها ﴿(آل عمران/۱۴۰)﴾، سنت هدایت و اضلال الهی ﴿(طه/۵۰؛ الأنعام/۳۹ و البقره/۲۶)﴾، سنت پیروزی حق بر باطل ﴿(سبأ/۴۹ و الإسراء/۸۱)﴾، سنت وراثت زمین برای مؤمنان ﴿(ابراهیم/۱۳-۱۵)﴾، سنت مجازات ﴿(الإسراء/۱۷؛ الأنبياء/۱۱ و الحج/۴۵)﴾، سنت استدرج ﴿(الأعراف/۱۸۲)﴾ و سنت مهلت دادن به کافران و گناهکاران ﴿(الکهف/۵۸-۵۹)﴾. در واقع، وجود چنین قانونمندی‌های الهی در قرآن بود که ذهنیات فلسفی فیلسوفان اسلامی، چون فارابی، ابن‌سینا، ابن‌خلدون، ابن‌مسکویه و خواجه نصیر را در ارائه فلسفه سیاسی - اجتماعی و نیز تصویر

جامعه‌های کنونی و فاضله الهی و مدینه اسلامی آماده کرد تا آنها ابعاد گوناگون آن را تبیین کنند.

۲-۳ جهان‌شناسی در قرآن

بدون تردید یکی از مهم‌ترین آموزه‌های قرآن، ارائه مطالب ارزشمند حکمی، فلسفی و علمی درباره جهان، یعنی ماسوی‌الله، اعم از جهان مادی و غیرمادی است که می‌توان از آن به جهان‌شناسی نام برد. اهمیت جهان‌شناسی قرآنی نه تنها گسترش افق جهان‌شناختی ما، بلکه آشنایی با ساختارهای گوناگون جهان هستی، اعم از مادی و غیرمادی و نیز اطلاع از خلقت، جریان بقا و غایت آن است که اینها از موضوع‌های اساسی فلسفه نیز هستند. در این زمینه، موضوع‌ها و مسائل بسیار مهمی از سوی قرآن طرح گردید که جهت جدیدی به تلاش‌های فیلسوفان اسلامی در تأملات جهان‌شناختی آنها داد. از مهم‌ترین این موضوع‌ها، می‌توان به تقسیم جهان به عالم غیب و شهادت، مسئله خلقت، مسئله حدوث و قدم عالم، مراحل و چگونگی خلقت جهان، وابستگی جهان به خدا در خلقت و بقا، ضرورت و واقعیت جهان دیگر، فاعلیت الهی در جهان و غایتمندی آفرینش جهان اشاره کرد که در آیات متعدّد قرآن مورد اشاره و تأکید قرار گرفته‌اند و نتیجه طرح آنها، ظهور جهان‌شناسی دینی و فلسفی جدیدی در میان اندیشمندان مسلمان بود. برخی از آیات به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

اولین و شاید مهم‌ترین اشارات قرآنی به مسئله خلقت کل هستی از سوی خداست. این واقعیت در آیات متعددی همچون ﴿بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنِّي يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است. چگونه او را فرزندی باشد، در صورتی که برای او همسری نیست و هر چیزی را آفریده است و اوست که به هر چیزی داناست ﴿(الأنعام/۱۰۱)﴾؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ﴾ و او کسی است که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید ﴿(الأنعام/۷۳)﴾؛ ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ﴾ و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را در شش هنگام آفرید و عرش او بر آب بود ﴿(هود/۷)﴾ مورد تأکید قرار گرفته است. نکته مهم اشارات چنین آیاتی تأکید بر

خلقت کل هستی و ماسوی‌الله از سوی خداست و اینکه این خلقت از سوی خدایی علیم و قادر صورت گرفته است. همچنین برخی آیاتی هستند که عمل خلقت الهی را آفرینش از عدم معرفی می‌نمایند؛ برای مثال آیه ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ چون به چیزی اراده فرماید، کارش این بس که می‌گوید: باش! پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود ﴿یس/۸۲﴾، دلالت بر خلق از عدم دارد، در حالی که وجود نمی‌تواند از عدم باشد که در مقابل دیدگاه آفرینش از ماده موجود قبلی است. آیات مذکور و نیز آیات ﴿فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ﴾ پس آنها را [به صورت] هفت آسمان در دو هنگام مقرر داشت و در هر آسمانی کار [مربوط به] آن را وحی فرمود و آسمان [این] دنیا را به چراغ‌ها آذین کردیم و [آن را نیک] نگاه داشتیم. این است اندازه‌گیری آن نیرومند دانا ﴿فصلت/۱۲﴾، ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ و آسمان را به قدرت خود برافراشتیم و بی‌گمان ما آسمان گستریم ﴿الذاریات/۴۷﴾، ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ خدا [همان] کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید برافراشت ﴿الرعد/۲﴾ بر نوعی مرحله‌بندی خاصی در امر آفرینش جهان، به‌ویژه جهان مادی و نیز تفاوت حدود ذاتی و زمانی دلالت دارند که از آن به روزها یا دوره‌های خلقت می‌توان تعبیر کرد که قطعاً در توان عقل و علوم بشری صرف نیست تا از راز آنها آگاهی کاملی به دست آورند. اما اهمیت این آیات، طرح مسئله بسیار مهم عقلانی حدود و قدم درباره جهان مادی و غیرمادی است که با شکل‌گیری فلسفه اسلامی و مقدم بر آن تکون کلام اسلامی، از مهم‌ترین پرسش‌های بنیادی پیش روی آنان بود؛ زیرا در این آیات، دلالت بر آفرینش زمانی، حداقل عالم مادی وجود دارد و از سوی دیگر، با نظر به صفت فیض‌بخشی الهی باید به وجود متعلق فیض الهی به صورت ازلی و قدیم توجه داشت. علاوه بر این، تأکیدها و اشارات فراوان خداوند بر خلقت کل هستی، اعم از عالم مادی و غیرمادی و نیز انسان و اینکه خدا در عمل خلق و ابقای خویش مستقل از هر موجودی است که در آیاتی چون ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾ ای مردم! شما به خدا نیازمندید و خداست که بی‌نیاز ستوده است ﴿فاطر/۱۵﴾ بیان شده است، منشاء یکی از مهم‌ترین نظریه‌ها و اصول فلسفی در فلسفه اسلامی گردید که آن

تقسیم کل هستی به واجب و ممکن و تقسیم آنها به بالذات و بالغیر، به‌ویژه تقسیم موجودات به مستقل و نیازمند است که فیلسوفان مشایی آن را در تقسیم واقعیت به ماهیت و وجود در قالب امکان ماهوی، و فیلسوفان وجودی چون ملاصدرا در امکان وجودی یا فقری بسط دادند. مجموعه چنین آیاتی همچنین ضمن تأکید بر قدرت مطلقه الهی در امر آفرینش و اداره جهان هستی، از اندیشه حلول خدا در جهان یا همه‌خدایی که در برخی تفکرات فلسفی وجود داشت، دوری می‌گزیند، بلکه جهان و انسان را به مثابه مخلوق و نیازمند مطلق به حق تعالی معرفی می‌کند که در تمام هستی خود به او وابسته‌اند.

از دیگر آیات مهم جهان‌شناختی قرآن، طرح واقعیت عالم غیب و شهادت، در آیاتی چون ﴿عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (التغابن/۱۸) و ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾ (البقره/۳) است و اینکه جهان غیب از مهم‌ترین ابعاد هستی کل جهان و آنگاه طرح ضرورت و واقعیت عالم آخرت و ویژگی‌های آن که نوعی عالم غیب است، با تفصیل بیشتر می‌باشد که عقل بشری صرف قادر به کشف آنها نیست؛ به عبارت دیگر، از برجستگی‌های دینی و فلسفی مهم قرآن، معرفی آیات جهان‌شناختی غیرمادی است که نگرش ما را نسبت به افق‌های کل هستی و آینده زندگی خودمان گسترش می‌دهد و ضرورت شناخت فلسفی عوالم هستی و از جمله غیب را بر ما آشکار می‌سازد. در همین زمینه، از مهم‌ترین آموزه‌های دیگر قرآن، طرح واقعیت مرگ هم برای انسان و هم دیگر موجودات است که به‌ویژه برای انسان، ضرورت، اهمیت و کارکرد عالم آخرت را نشان می‌دهد. در برخی آیات همچون ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ: ما بین شما مرگ را مقدر کرده‌ایم و بر ما سبقت نتوانید جست﴾ (الواقعه/۶۰)؛ ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ﴾ (النساء/۷۸)؛ ﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ: آیا پنداشتید که شما را بی‌پرده آفریده‌ایم و اینکه شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید؟!﴾ (المؤمنون/۱۱۵)؛ ﴿وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ: و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می‌نهمیم. پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی‌بیند و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد، آن را می‌آوریم و کافی

است که ما حسابرس باشیم ﴿(الأنبياء/۴۷)﴾، نه تنها ضرورت مرگ برای سفر به جهان آخرت را بازگو می‌کند، بلکه بر اینکه مرگ سرانجام اجتناب‌ناپذیر نوع آدمی است نیز تأکید می‌کند. همچنین واقعیت وجود عوالم شهادت و غیب و اینکه ضرورت زندگی تدریجی انسان در هر دو بقای او در عالم آخرت نشان‌دهنده هدفمندی و غایت‌مندی افعال الهی است که این آموزه از مهم‌ترین آموزه‌های کلامی و فلسفی و نیز راهنمای فیلسوفان اسلامی بوده و هست. این آیات و آیات دیگر قرآن مانند ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾ و آسمان را برافراشت و ترازو را گذاشت ﴿(الرحمن/۷)﴾؛ ﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (الحشر/۲۳-۲۴)، همچنین رابطه خدا را با جهان و انسان، با دقیق‌ترین روش صفات ثبوتی و سلبی خدا معرفی می‌کنند؛ زیرا با بیان صفات فعلی خدا، یعنی فاعلیت، خالقیت، عالمیت، رازقیّت، اراده مطلق و حاکمیت الهی بر کلّ جهان و از جمله انسان نشان می‌دهند که کلّ جهان نه تنها مخلوق، بلکه وابسته به خدا و تحت سیطره مطلق الهی است و اراده حق تعالی در ذره‌ذره کائنات جاری و ساری است که این امر نظریه فاعلیت الهی را در جهان و اعمال انسان، به عنوان اصلی کلامی و فلسفی معرفی می‌کند.

خلاصه اینکه مجموعه آیات الهی در راستای زمینه‌سازی تحقق کمالات معنوی و سعادت حقیقی انسان است؛ زیرا قرآن کتاب الهی هدایت راستین آدمی است که با ارائه مفاهیم، مضامین، آموزه‌ها و اصول عقلانی، حکمی، دینی و فلسفی این امکان را برای متفکران مسلمان فراهم ساخت تا با جهان‌بینی دینی و فلسفی ملهم از قرآن، به تفکر عقلانی و فلسفی بپردازند که نتیجه آن، در موارد زیر تجلی یافت: ۱- ارائه نظریه‌های جدید فلسفی که در حکمت یونانی سابقه‌ای نداشت. ۲- تغییر محتوای برخی موضوع‌ها و مسائل فلسفی مأخوذ از یونان با حفظ شکل کلی آن. ۳- ردّ برخی نظریه‌های فلسفی یونانی و اصلاح کامل برخی از آنها که نتیجه این امر، بازتولید فلسفه در پرتو آموزه‌های اسلامی و افزایش مسائل فلسفی از ۲۰۰ مسئله هنگام ورود آن به جهان اسلام تا حدود ۸۰۰ مسئله در عصر ملاءصداست.

۳- فرایند بسط تاریخی آموزه‌های قرآن در حیات عقلانی اسلامی

فرایند تأثیرگذاری آموزه‌های قرآنی بر روند شکل‌گیری تفکر عقلانی و فلسفی اسلامی، حدود دو قرن طول کشید. در واقع، طرح اولیّه این آموزه‌ها با نزول قرآن طی ۲۳ سال بر قلب مبارک پیامبر گرامی اسلام آغاز می‌گردد که این آغاز نزول وحی با اولین تفسیرهای حکمی پیامبر اسلام و نزدیکان مقرب او چون امام علی^(ع) قرین است؛ به عبارت دیگر، رسول گرامی اسلام و نیز حضرت علی^(ع) از اولین حکمای اسلامی به معنای حقیقی بودند که آیات فلسفی و حکمی وحی را تفسیر و تبیین می‌کردند که این امر با پرسش‌های فلسفی که اعراب تازه مسلمان داشتند، تناسب داشت. در این زمینه است که کتاب گرانقدر نهج‌البلاغه، که تفسیری عالی از مضامین عرفانی، فلسفی و دینی قرآن است، در شکل‌گیری اندیشه کلامی و حکمی مسلمین نقش بسزایی داشت. در تداوم روند شکل‌گیری اندیشه فلسفی و عقلانی مسلمانان، باید بر نقش و تأثیر ظهور گرایش‌های کلامی در قرن اول، مقدم بر ورود فلسفه یونانی توجه خاص داشت که بررسی بیشتر آن در ادامه طرح می‌شود.

۱-۳) ریشه‌های قرآنی و نقش گرایش‌های کلامی متقدم در تفکر عقلانی اسلامی

به نظر می‌رسد که کلام اسلامی مهم‌ترین نمود علوم عقلانی است که از آموزه‌های حکیمانه و عقلانی قرآن بهره‌مند گردید؛ زیرا مجموعه موضوع‌هایی که به تدریج در کلام اسلامی به وجود آمدند، ریشه‌ها یا زمینه‌های قرآنی داشتند. در واقع، علم کلام مستلزم بررسی و مطالعه عقلانی ایمان اسلامی بود که بسترهای لازم آن در قرآن مطرح شده بود. بر این اساس ملاحظه می‌شود که در قرآن به طرق مختلف موضوع‌های متعدد کلامی طرح شده است که از جمله آنها می‌توان مسئله خلقت، قضا و قدر، صفات خدا، ماهیت ایمان و کفر، چگونگی قیامت و زندگی پس از مرگ، عاقبت گناهکاران و مسائل بسیار دیگر تنها نمونه‌ای از آنها هستند که بسط تاریخی آنها طی قرون اولیّه اسلامی منشاء شکل‌گیری کلام اسلامی به عنوان مهم‌ترین مشخصه تفکر عقلانی مسلمانان گردید (ر.ک؛ البیاضی، ۱۹۴۹: ۳۳). مسئله‌ای که در اینجا مهم است نقش عوامل متعدد در بسط تأثیرگذاری قرآن در شکل‌گیری کلام اسلامی است. از مهم‌ترین این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: ۱- طرح مبنایی اکثر

مسائل کلامی به شیوه عقلانی در قرآن. ۲- وجود برخی دیدگاه‌ها در قرآن درباره ادیان دیگر چون یهودیت و مسیحیت که بحث کلامی را مهم‌تر می‌ساخت. ۳- دعوت قرآن به تفکر و جدال احسن که زمینه تفکر عقلانی و مواجهه منطقی با نگرش‌های دینی مخالف را آسان می‌ساخت. ۴- وجود آیات محکمت، متشابهات و طرح دیدگاه‌های مختلف درباره آنها که زمینه بحث‌های عقلانی را فراهم ساخته و بسط می‌داد (ر.ک؛ عبدالحلیم، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۴۱).

بنابراین، ملاحظه می‌شود که طرح اولیه پرسش‌ها و مسائل عقلانی در قالب مسائل کلامی از همان ابتدای نزول قرآن آغاز گردید که موارد زیادی از آن در کتب تاریخی کلامی طرح شده است. از جمله این مسائل پرسش‌هایی بودند که یهودیان و مسیحیان مدینه در مخالفت با پیامبر مطرح می‌کردند. با رحلت رسول گرامی اسلام، مهم‌ترین مسئله دینی و کلامی که مسلمانان با آن مواجه شدند، مسئله جانشینی پیامبر بود و پاسخی که شیعه در قالب امامت و اهل سنت در قالب خلافت ارائه دادند، پاسخ به مهم‌ترین پرسش فلسفه سیاسی بود که حکومت شایسته چه کسانی است و بهترین شیوه حکومتی چیست؟ در دوره خلفای چهارگانه و بنی‌امیه پرسش‌های کلامی مسلمین گسترش زیادی به خود می‌گیرد و با توجه به نبود یک مرجعیت دینی و فکری برای پاسخگویی به آنها، ما با ظهور و شکل‌گیری فرق کلامی متعددی مواجه هستیم که خوارج، زیدیه، قدریه، مرجئه، اسماعیلیه، امامیه، معتزله، اباضیه، اشعریه و ماتریدیه نمونه‌هایی از آنها هستند که پرسش‌های دینی و عقلانی خاص خود را دارند و بر اساس نوع پاسخی که به دست می‌آورند، گرایش دینی خود را از دیگری متمایز می‌سازند. از مهم‌ترین موضوع‌های این دوران، می‌توان به قضا و قدر الهی، حکم مرتکبان کبائر، اراده الهی و افعال ناروا، حدوث و قدم قرآن، ماهیت صفات خدا، رابطه ذات و صفات الهی، حقیقت ایمان و مسائل مهمی اشاره داشت که در آن فضای کلامی طرح می‌شدند و ابعاد گوناگونی می‌یابند و آنگاه به موضوع‌های فلسفی تبدیل می‌شوند (ر.ک؛ گلپایگانی، ۱۳۷۸: ۱۲۴-۱۳۸). اهمیت این موضوع‌ها آن است که مقدم بر ظهور نهضت فلسفی در قرن سوم هجری، جایگاه تأملات عقلانی و کوشش‌های استدلالی متکلمان را نشان می‌دهند. به گفته آیت‌الله مطهری، متکلمان اسلامی قبل از آنکه کتب فلسفی ترجمه شود، به یک سلسله بحث‌های تعقلی و استدلالی پرداختند؛ زیرا که آنها نزدیکترین گروه فکری به فلاسفه اسلامی بودند و این امر حیات

طولانی عقلی مسلمین را مقدّم بر ورود فلسفه یونانی نشان می‌دهد که منشاء قرآنی دارد (ر.ک؛ مطهری، ۱۳۸۵، ج ۵: ۲۱). همین قرابت فکری باعث گردید تا در طرح مسائل جدید فلسفی متکلمان نقش مؤثری ایفا کنند، در حالی که منبع اولیّه شکل‌گیری این مسائل در ذهن متکلمان نیز قرآن و در مرحله بعدی سنت بود. به گفته استاد مطهری، مباحث عقلی مطرح از سوی متکلمان کمک فراوانی به حکماء و فلاسفه اسلامی در مسائل الهیات کرد که یکی از آنها در مسائل الهیات به معنی اخص بود؛ یعنی فلسفه اسلامی که سرزمین‌های جدیدی فتح کرد و فاصله‌اش با فلسفه یونانی و اسکندرانی زیاد شد، برخی از بنمایه‌های اولیّه خود را از کلام اسلامی گرفت (ر.ک؛ همان، ۱۳۶۷: ۱۹-۲۱). استاد مطهری بر آن است که فلسفه اسلامی و کلام اسلامی در یکدیگر زیاد تأثیر گذاشته‌اند. یکی از آن تأثیرها این است که کلام برای فلسفه مسائل جدیدی جبراً مطرح ساخت و فلسفه نیز موجب شد که دایره کلام وسعت یابد؛ به این معنا که ضرورت طرح بسیاری از مسائل فلسفی در قلمرو کلام لازم شناخته شد (ر.ک؛ همان، ۱۳۸۵، ج ۳: ۶۱). او بر این باور است که عکس‌العمل نشان دادن فلسفه اسلامی نسبت به کلام، مسائل جدیدی را به میان آورد که در فلسفه‌های قدیم یونانی و اسکندرانی سابقه نداشت (ر.ک؛ همان، ج ۱۳: ۲۳۳).

علاوه بر این موارد، باید به اهمیت عقل‌گرایی در نزد گرایش‌های کلامی چون معتزله، شیعه، اعمّ از اسماعیلی و امامیه توجه خاص داشت؛ زیرا خردگرایی این گروه‌های کلامی، به‌ویژه شیعه امامیه، باعث بهره‌مندی وسیع و آزادانه از آموزه‌های حکمی قرآن گردید که در ارائه دیدگاه‌های عقلی آنها در موضوع‌های فلسفی نقش بسزایی داشت و زمینه را برای جذب، هضم و بازتعریف اندیشه‌های جدید عقلانی و فلسفی، اعمّ از یونانی، مصری و ایرانی فراهم‌تر ساخت.

۲-۳) منابع قرآنی اندیشه‌های اولین حکمای مسلمان

فلسفه و حکمت اسلامی به عنوان مهم‌ترین نوع تفکر عقلانی نظام‌مند، پس از ترجمه آثار حکمای یونانی از قرن سوم هجری با ظهور فیلسوفانی چون الکندی، فارابی، زکریای رازی و ابن‌سینا شکل کامل خود را بدست آورد، اما چنان‌که گفته شد، دو قرن مقدّم بر این امر،

بخش مهمی از مسائل فلسفی در قرآن طرح شده بود و متکلمان آن را بسط داده بودند، ضمن اینکه حیات عقلانی اسلامی نیز تجربه‌ای طولانی داشت. بنابراین، فلسفه اسلامی با میراث غنی اسلامی قرآن، سنت و کلام اسلامی از یک سو و آثار حکمای یونانی از دیگر سو، شکل رسمی خود را گرفت، در حالی که قرآن و آموزه‌های آن نه تنها در تأمین موادّ چنین فلسفه‌ای نقش مهمی را بر عهده داشتند، بلکه در تعیین ماهیت صورت و محتوای آن هم تأثیرگذار بودند. بر این اساس، است که از همان زمان شکل‌گیری رسمی فلسفه اسلامی مهم‌ترین موضوع‌های آن دربارهٔ واحد یا هستی مطلق، وجود کلی و تمام درجات سلسله‌مراتب جهان هستی و دربارهٔ انسان و کمال او و بازگشت نهایی جهان بود که همهٔ این گونه تأملات فلسفی تنها در پرتو قرآن می‌توانست امکان و معنا یابد (ر.ک؛ نصر، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۹) و به عبارت دیگر، خدانشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی که از همان ابتدای نضج فلسفه اسلامی شکل گرفت، متأثر از آن قرآن بود. همچنین فیلسوفان اسلامی برای اولین بار برخی از مهم‌ترین مسائل مطرح قرآنی چون ماهیت وحی، خلقت، حدوث و قدم جهان، وجود مطلق و مقید، علم خدا به کلیات و جزئیات، معادشناسی، صفات الهی، رابطهٔ ذات و صفات خدا، اختیار انسان، ارادهٔ الهی و نظایر آنها مواجه شدند و تلاش کردند تا تفسیری فلسفی، ولی منطبق با محتوای قرآن ارائه دهند (ر.ک؛ همان: ۵۵-۶۹). در اینجا مهم‌ترین تأثیرگذاری قرآن را می‌توان بر محوریت هستی‌شناسی در اندیشهٔ فیلسوف مسلمان دانست (ر.ک؛ همان: ۶۳ و اکبری‌ان، ۱۳۸۶: ۳۷) که بر اثر این تأثیر، آنها فلسفهٔ ماهیتی یونانی را تفسیر وجودی کردند. از میان موضوع‌های مطرح، تلقی وحی به عنوان یکی از منابع مهم معرفت و سخن از معرفت یا فلسفهٔ نبوی از ویژگی‌های منحصر به فرد فلسفهٔ اسلامی تحت تأثیر قرآن است. علاوه بر این، برخی از فلاسفهٔ اسلامی همچنین بر نوشتن تفسیرهایی بر قرآن تلاش کردند که ابن‌سینا و سهروردی نمونه‌های مهم آن است (ر.ک؛ نصر، ۱۳۸۹، ج ۱: ۶۱) که این احاطهٔ آنان را به معارف قرآن نشان می‌دهد. در اینجا به طور مختصر تأثیرگذاری آموزه‌های قرآن را در اندیشه‌های فلسفی برخی از اولین فیلسوفان مسلمان و بزرگ، چون فارابی و ابن‌سینا بررسی می‌کنیم.

مهم‌ترین تأثیر آموزه‌های قرآنی را در فلسفه فارابی می‌توان در دیدگاه‌های او درباره توحید، صفات خدا، عینیت ذات با صفات، بساطت و یکتایی، علم خدا، خلقت، حدوث عالم، رابطه انبیاء و فیلسوفان، تحلیل فلسفی وحی و نبوت و نیز نظریه فیلسوف‌شاه دانست. او در خداشناسی خود خدا را با تعبیرهایی چون سبب اول و موجود اول نام می‌برد که بساطت و یکتایی تنها زینده اوست و از هر گونه ترکیب و نقص مبراست و برای او به عینیت ذات و صفات قائل است و از آنجا که خدا را علت‌العلل همه موجودات می‌داند، او را عالم به همه هستی دانسته که آن از علم او به ذات خود حاصل می‌شود (ر.ک؛ فارابی، ۱۹۹۱م: ۴۷ و همان، ۱۹۹۳م، الف: ۴۵). فارابی در نظریه آفرینش خود ترکیبی از نظریه صدور افلوطینی و خلقت در زبان قرآن را ارائه می‌دهد که مطابق آن، خدا در امر آفرینش هیچ غایتی برای خود ندارد؛ زیرا او غنی‌الذات است، بلکه آفرینش جهان نتیجه فیضان وجود حق تعالی و لازمه جدایی‌ناپذیر وجود اوست. او همچنین به بحث حدوث و قدم عالم نظر داشته و قدم زمانی عالم را ملاک بی‌نیازی آن نمی‌داند که این امر به توجه فارابی به تقسیم موجودات به نیازمند و بی‌نیاز، یا ممکن و واجب ارتباط دارد. از مباحث مرتبط دیگر او، تحلیل فلسفی فارابی از مقام نبی و ارتباط دادن آن با فیلسوف است که فارابی آن را با تحلیل رؤیا انجام می‌دهد. او رؤیای صادق را هم‌سنخ اخبار غیبی پیامبران می‌شمارد و باور دارد که از یک سو، وحی با دستیابی به عقل مستفاد حاصل می‌شود و از سوی دیگر، با کمال قوه متخیله. لذا می‌گوید که هرگاه قوه متخیله انسان چنان قوی و کامل گردد که در بیداری نیز بتواند از چنگ قوای دیگر بگریزد و به کار ویژه خود، یعنی محاکات پردازد، زمینه دریافت وحی فراهم می‌شود (ر.ک؛ همان، ۱۴۰۸ق: ۵۲). نهایتاً اینکه فارابی در فلسفه سیاسی خود مدینه‌های بشری را به مدینه‌های فاضله و غیرفاضله تقسیم می‌کند که اگرچه ریشه افلاطونی دارد، اما با تعبیرهای قرآن نیز ارتباط زیادی دارد و در تعیین ارکان مدینه فاضله بر نقش رئیس اول مدینه، یا فیلسوف شاه تأکید خاصی دارد که عمدتاً ویژگی‌های انبیاء را به ذهن متبادر می‌سازد. به گفته او، رئیس مدینه فاضله کسی است که عقل و معقول بالفعل گردیده است و با دستیابی به عقل مستفاد، برای دریافت وحی الهی شایستگی یافته است (ر.ک؛ همان، ۱۹۹۳ق، ب: ۶۵-۶۶).

در باب منشاء قرآنی اندیشه‌های ابن‌سینا می‌توان به صورت خاص به محوریت هستی‌شناسی، به‌ویژه تمییز وجود از ماهیت، تقسیم موجودات به واجب و ممکن، تلقی او از معاد روحانی و جسمانی، ثواب و عقاب اخروی، نحوه وجود و صفات واجب‌الوجود، تبیین او از برهان امکان و وجوب معروف به برهان صدیقین اشاره کرد.

در باب وجودشناسی ابن‌سینا، گفتنی است که او بود که آن را محور و قلب فلسفه اسلامی قرار داد، در حالی که این امر در حکمت یونانی سابقه نداشت و به واسطه تأثیر وحی توحیدی یعنی اسلام بود که ابن‌سینا در آن زندگی کرد و از اصول و عقاید خود پیروی نمود. او مطالعه وجود را محور فلسفه، یعنی آن برترین علمی فرض کرد که از زمان ارسطو به عنوان متافیزیک معروف شده بود (ر.ک؛ همان: ۱۳۳). همچنین تقسیم هستی به موجود واجب و ممکن که نقش مهمی در فلسفه بعدی داشت و حتی در قرون وسطای غرب، تأثیرهای مهمی در افکار کسانی چون توماس آکویناس گذاشت، مبتنی بر تمایز بنیادین بین وجود غنی و صرف از وجود نیازمند و ممکن است که در آن، خدا تنها واجب‌الوجود و ماسوی‌الله همگی ممکن‌الوجود و دارای ماهیت و نیازمند هستند که این امر به تمایز وجود از ماهیت موجودات منتهی می‌گردد و در مورد خدا به صرف وجود بودن او، یعنی بدون ماهیت بودنش تأکید می‌گردد که این امر کاملاً مبتنی بر تفکر توحیدی سینوی و مأخوذ از قرآن است و متفاوت از درک ارسطویی از وجود، جوهر و محرک اول می‌باشد (ر.ک؛ همان: ۱۳۴). اهمیت این تمایز ابن‌سینایی در آن است که چنین امری برای فلسفه ارسطویی مطرح نبود؛ زیرا او متوجه وجود و به تعبیر درست‌تر جوهر، ماهیاتی بود که وجود خارجی دارند، درحالی که ابن‌سینا ماهیاتی را مطرح کرد که موجود نیستند و وجود را طبق نظریه خلقت به دست می‌آورند که در زبان قرآن از آن به «کن فیکون» تعبیر می‌شود. ضمن اینکه تمایز نقش وجودشناسی مبتنی بر فقر و نیازمندی را در فلسفه بنا نهاد که در آن، همه ماسوی‌الله نسبت به حق تعالی وجود رابط و تعلق محض هستند که تداوم این دیدگاه به اصالت وجود در فلسفه ملاصدرا منتهی گردید (ر.ک؛ همان: ۱۴۹-۱۵۲). علاوه بر این، نظریه فیضان الهی که ابتدا از سوی افلوپین مطرح شده بود، زا سوی ابن‌سینا با وحدت وجود خدا و بسیط‌الحقیقه بودن او ارتباط می‌یابد که طبق آن، تمام ماسوی‌الله مظاهر و تجلیات حق تعالی هستند و به صورت ازلی و بی‌زمان از او

صدور می‌یابند. همین امر امکان تبیین قدم زمانی عالم و حدوث ذاتی آن را با نظر به طرح نظریه خلقت در قرآن فراهم می‌سازد. در اینجا ابن‌سینا تبیین خاصی از فاعلیت حق تعالی دارد که از آن به فاعل بالعنایه تعبیر کرده است (ر.ک؛ ابن‌سینا، ۱۳۷۶: ۲۸۹-۳۰۸). در واقع، وجودشناسی توحیدی ابن‌سینا او را قادر می‌سازد تا مبتنی بر آموزه‌های قرآن، خدا را واجب‌الوجود بالذات، وجود صرف، بسیط، بدون شریک در الوهیت، مبداء هستی، عالم، قادر، حی بالذات که در ذات او هیچ کثرتی نیست و ذات و صفات او عین هم هستند، در نظر گیرد و برهان مشهور امکان و وجوب یا صدیقین را بر وجود او اقامه کند (ر.ک؛ همان، ۱۳۶۷: ۴۹-۵۵ و همان، ۱۳۸۱: ۲۶۷-۲۷۰). در میان همه صفات خداوند، مهم‌ترین و اساسی‌ترین آن، وحدت و یگانگی خداست که نه تنها در اندیشه ابن‌سینا، بلکه در فلسفه همه فیلسوفان اسلامی، محوری‌ترین فکر فلسفی و مبنای الهیات فلسفی اسلامی است. در علم‌التفس و مباحث عقل، اگرچه ابن‌سینا تا حدودی از سنت فلسفی ارسطویی پیروی کرده است، اما دیدگاه خاص او درباره عقل قدسی، نشان از توجه او به قرآن و آموزه‌های آن دارد. او این مرتبه را برای کسانی می‌داند که بتوانند همه مطلوب‌ها را در کمترین زمان ممکن به صورت غیرتقلیدی، یعنی با التفات به حد وسط ادراک کنند و اینکه تنها انبیای الهی می‌توانند دارای چنین شأنی باشند. از دید او، نبی از برترین مرتبه عقل بشری برخوردار و نفس او از عالم مادی و بدن منزل است و توجه و اتصال او به عقل فعال به قدری شدید است که صور موجود در عقل فعال فوراً و دفعتاً یا با کمترین تأخیر دریافت می‌شود. بر اساس نظر ابن‌سینا، نفس نبی به دلیل انزال از عالم مادی و بدن، و اتصال به عقل فعال، حقایق مربوط به عقل نظری را با التفات به حد وسط آنها فوراً درمی‌یابد. همچنین به دلیل توانایی و غلبه قوه متفکره، از حواس و محسوسات فارغ و به عالم ملکوت متصل است و حقایق ناظر به عقل عملی را درمی‌یابد (ر.ک؛ همان، ۱۳۵۳: ۶۸-۷۵).

علاوه بر موارد مذکور، باید به دیدگاه ابن‌سینا درباره معاد روحانی و جسمانی نیز توجه داشت؛ زیرا او خود را تنها قادر به تبیین فلسفی معاد روحانی می‌داند و با توجه به اشارات متعدد قرآن به معاد جسمانی، بر اساس قرآن، ایمان به آن و ثواب و عقاب اخروی را لازم و ورای استدلال می‌داند (ر.ک؛ همان، ۱۳۷۶: ۴۶۰-۴۷۵). نهایتاً اینکه او در باب حکمت عملی

و تقسیم آن به چهار بخش اخلاق، تدبیر منزل، سیاست و علم قوانین حاکم بر فرد، منزل و مدینه یا قانون‌گذاری. قسم اخیر را تنها از طریق نبوت ممکن می‌داند و می‌گوید که مبدء اقسام حکمت عملی از ناحیه شریعت الهی اخذ و کمالات حدود آنها نیز به وسیله آن تبیین می‌شود. در این بخش، او بر اهمیت و ضرورت نبوت و وحی الهی که لازمه زندگی و تکامل اجتماعی انسان است، سخن می‌گوید که نشان‌دهنده نقش فزاینده آیات نبوی و سیاسی قرآن در نحوه شکل‌گیری نظام فکری ابن‌سیناست (ر.ک؛ فنایی اشکوری، ۱۳۹۰: ۳۸۱).

نتیجه‌گیری

مجموعه تعالیم حکمی و عقلانی قرآن در حوزه‌های شناخت کُل هستی، به‌ویژه خداشناسی، جهان‌شناسی و انسان‌شناسی، این امکان را برای متفکران مسلمان ایجاد کرد تا نگرش و جهان‌بینی فلسفی و عقلانی جدیدی درباره کُل هستی به دست آورند که آن آنها را در فلسفه‌پردازی و جذب و هضم نظام‌های فکری گوناگون و تأسیس یک نظام فلسفی جدید توانا ساخت. این واقعیت دقیقاً با ظهور اسلام و گسترش تعالیم قرآن در جهان اسلام رخ داد، درحالی‌که نهضت ورود اندیشه‌های یونانی به ملل خاورمیانه، حتی پیش از اسلام نیز در جریان بود، ولی تا ظهور اسلام منجر به شکل‌گیری نظام فلسفی جدیدی نگردید. در واقع، تعالیم عقلانی و فلسفی ملهم از قرآن، هم نحوه نگاه به هستی و هم تفسیر هستی را در فلسفه‌ورزی مسلمانان تغییر داد، لذا مشاهده می‌شود که آنها وجودشناسی توحیدی را در فلسفه اسلامی تأسیس کردند که در حکمت یونانی سابقه نداشت. در این فلسفه وجودشناسانه، تقسیم‌ها و ویژگی‌های اساسی، چون تقسیم موجود به واجب و ممکن و تقسیم هر یک به بالذات و بالغیر، تقسیم واقعیت به وجود و ماهیت و نیز تقسیم وجود به رابط و مستقل و نظایر آنها ارائه شد که بی‌سابقه و بدیع بود. همچنین معرفت‌شناسی وحی، تأکیدهای خاص بر علم حضوری و شهودی، طرح عقل قدسی، تفکیک معاد جسمانی و روحانی، نظریه خلقت، حدوث ذاتی و زمانی عالم و بسیاری از مسائل مطروحه جدید فلسفی ملهم از قرآن، این امکان را به فیلسوفان مسلمان داد تا صورت‌بندی و سازماندهی جدیدی از محتوا و مسائل فلسفی ارائه دهند که دقیقاً در چهارچوب جهان‌بینی قرآنی معنا می‌یابد. پس

اسلامی بودن فلسفه اسلامی، علی‌رغم تغذیه آن از فلسفه یونانی به این نیست که در خاورمیانه و از سوی متفکران مسلمان تأسیس شده، بلکه در این است که از سوی مسلمین در پرتو آموزه‌های الهی قرآن شکل گرفت و به بار نشست. اگر این امر پذیرفته گردد، می‌تواند نشان دهد که در عصر حاضر که با بحران عقب‌ماندگی فکری جوامع اسلامی روبه‌رو هستیم، می‌توان با رجوع دوباره به قرآن و خرد جمعی مسلمانان به بازسازی عناصر معرفتی تمدن اسلامی اقدام کرد که فلسفه اسلامی یکی از آنهاست و نقش مبنایی دارد.

منابع و مأخذ

قرآن کریم.

ابن‌سینا، حسین بن عبدالله. (۱۳۵۳). *رساله نفس*. به تصحیح موسی عمید. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.

_____ . (۱۳۷۶). *الإشارات و التنبیهات*. قم: بوستان کتاب.

_____ . (۱۳۸۱). *الهیات من الشفاء*. قم: بوستان کتاب.

اکبریان، رضا. (۱۳۸۶). *مناسبات دین و فلسفه در جهان اسلام*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

ربّانی گلپایگانی، علی. (۱۳۷۸). *درآمدی بر علم کلام*. قم: دارالفکر.

فازابی، ابونصر. (۱۹۹۳ م.). *الف. السياسة المدنیة*. بیروت: دارالمشرق.

_____ . (۱۹۹۳ م.). *ب. فصول منتزعه*. بیروت: دارالمشرق.

_____ . (۱۹۹۹ م.). *آراء اهل المدينة الفاضلة*. بیروت: دارالمشرق.

فناپی اشکوری، محمد. (۱۳۹۰). *درآمدی بر تاریخ فلسفه اسلامی*. ج ۱. تهران: سمت.

مطهری، مرتضی. (۱۳۶۷). *آشنایی با علوم اسلامی؛ کلام*. تهران: صدرا.

_____ . (۱۳۷۹). *یادداشت‌ها*. ج ۲. تهران: صدرا.

_____ . (۱۳۸۵). *مجموعه آثار*. مجلدات مختلف. تهران: صدرا.

نصر، سید حسین. (۱۳۸۹). *تاریخ فلسفه اسلامی*. ج ۱. تهران: حکمت.

_____ . (۱۳۸۹). ب. سنت عقلانی اسلامی در ایران. ترجمه سعید دهقانی. تهران:

قصیده‌سرا.

نصری، عبدالله. (۱۳۷۹). مبانی انسان‌شناسی در قرآن. تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه

معاصر.